



دانشگاه شهید چمران اهواز
دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی
گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی
پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد

عنوان:

آزادی و عدالت در حقوق اسلام

نگارش:

سجاد نادری سمیرمی

استاد راهنما:

دکتر محمدحسین گنجی

استاد مشاور:

دکتر خسرو نشان

آذر ۱۳۸۸

الحمد لله
البرحمين
البرحمين

نام خانوادگی دانشجو: نادری سمیرمی	نام: سجاد
عنوان پایان‌نامه: آزادی و عدالت در حقوق اسلام	
استاد راهنما: دکتر محمدحسین گنجی	مشاور: دکتر خسرو نشان
درجه تحصیلی: کارشناسی ارشد	رشته: الهیات و معارف اسلامی
محل تحصیل (دانشگاه): شهید چمران اهواز	گرایش: فقه و مبانی حقوق اسلامی
تاریخ فارغ‌التحصیلی: آذر ماه ۱۳۸۸	دانشکده: الهیات و معارف اسلامی
واژه‌های کلیدی: آزادی، عدالت، حق	تعداد صفحه: ۲۴۱
<p>چکیده: عدالت و آزادی دو مفهوم با ارزشی هستند که همیشه دغدغه‌ی ذهن بشر بوده است، لذا در طول تاریخ اندیشمندان وفلاسفه به آن‌ها به خصوص عدالت پرداخته اند. اما عدالت و آزادی به معنای امروزی از قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی در جوامع غرب مورد توجه قرار گرفت و بعدها به خاطر برخورد و رویارویی تمدن غرب با شرق، در جوامع شرقی به خصوص جوامع اسلامی به آن پرداخته شد. در ایران نیز این دو مفهوم گرانبها از مشروطه وارد حوزه‌ی فکری اندیشمندان ایرانی شد و از همان زمان مخالفان و موافقان زیادی داشت که در بین فقها این مخالفان بیشتر به چشم می‌خورد که هر کدام از آن‌ها برای مخالفت و موافقت خود دلیلی از قرآن و سنت می‌آوردند. اما به هر حال با گسترش روابط بین شرق و غرب روز به روز به ارزش این دو مفهوم گرانبها افزوده شد و لذا قوانین و مقرراتی که در جوامع بشری وضع می‌گردد تحت تاثیر این دو مفهوم می‌باشد.</p>	

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	بخش اول
۴	فصل اول: آزادی
۵	آزادی در لغت
۶	آزادی در اصلاح
۸	دیدگاه اندیشمندان غربی درباره آزادی
۸	ایمانوئل کانت
۸	توماس هابز
۹	منتسکیو
۹	ایزایا برلین
۹	جان لاک
۹	هگل
۱۰	اسپینوزا
۱۰	کلایم رودی
۱۰	استورت میل
۱۱	آزادی از دیدگاه اندیشمندان
۱۱	ملاصدرا
۱۱	خواجه نصیر
۱۲	علامه طباطبائی
۱۲	امام خمینی
۱۳	علامه جعفری
۱۳	شهید مطهری
۱۴	فصل دوم
۱۴	اقسام آزادی
۱۴	آزادی درونی

۱۹	آزادی بیرونی
۲۰	اقسام آزادی بیرونی
۲۱	۱-۲ آزادی عقیده
۲۵	مبانی فقهی آزادی عقیده
۲۵	قرآن
۲۷	سنت (سیره عمل معصومان)
۲۹	عقل
۳۰	۲-۲ آزادی فکر
۳۴	مبانی فقهی آزادی تفکر
۳۴	قرآن
۳۶	روایات و سیره عمل معصومان
۳۷	عقل
۳۸	۳-۲ آزادی بیان
۴۳	مبانی فقهی آزادی بیان
۴۳	قرآن
۴۷	روایات و سیره عملی
۵۰	عقل
۵۱	فصل سوم
۵۱	آزادی و بردگی
۵۴	جهاد و آزادی
۵۹	آزادی و امر به معروف و نهی از منکر
۶۲	آزادی و حکم ارتداد
۶۳	مبانی فقهی حکم ارتداد
۶۳	آیات قرآن
۶۶	روایات
۶۶	دیدگاههای مختلف از حکم ارتداد

۶۹	فصل چهارم
۶۹	آزادی مطلق یا محدود
۷۰	آزادی و قانون
۷۲	آزادی و اخلاق
۷۴	آزادی و عقل
۷۷	بخش دوم
۷۸	عدالت
۷۸	عدالت در لغت
۸۰	عدالت در اصطلاح
۸۲	عدالت در اندیشه متفکران غربی
۸۲	افلاطون
۸۳	ارسطو
۸۵	توماس هابز
۸۶	جان لاک
۸۶	هیوم
۸۸	کانت
۸۹	جان راولز
۹۱	دیدگاه متفکران و علماء اسلام درباره عدالت
۹۳	فارابی
۹۵	ابن سینا
۹۶	خواجه نصیر
۹۸	ابو علی مسکویه
۹۹	ابن ادريس حلی
۱۰۱	ملا احمد نراقی
۱۰۱	ملا محسن فیض کاشانی
۱۰۲	شیخ مرتضی انصاری

۱۰۳	میرزا محمد حسین نائینی
۱۰۵	مطهری
۱۰۷	امام خمینی
۱۱۰	محمد تقی جعفری
۱۱۱	فصل دوم
۱۱۱	مفاهیم و نظریه های عدالت در قرآن و سنت
۱۱۱	عدالت در قرآن
۱۱۳	بررسی آیات عدل و قسط در قرآن
۱۱۳	معنای عدل در قرآن
۱۱۶	معنای قسط در قرآن
۱۱۸	عدالت در سنت
۱۱۸	عدالت در اندیشه رسول الله
۱۲۱	عدالت در اندیشه امامان(ع)
۱۲۳	مفهوم عدالت در اندیشه امامان(ع)
۱۲۷	عدالت ضروری ترین نیاز جامعه
۱۲۸	فصل سوم
۱۲۸	دین عادلانه یا عدالت دینی
۱۳۵	عدالت به مثابه قاعده
۱۳۷	دلایل و مستندات
۱۳۷	آیات
۱۳۸	روایات
۱۴۰	گسترده قاعده
۱۴۱	قاعده عدالت نزد فقها
۱۴۳	بخش سوم
۱۴۴	فصل اول
۱۴۴	حق آزادی
۱۴۴	حق در برابر حکم و حق در برابر تکلیف

۱۴۵	حق داشتن در برابر حق بودن
۱۴۶	حق به معنای امتیاز و سلطه در برابر حق به معنای اباحه
۱۴۷	اصطلاحات حق در فلسفه، اخلاق و حقوق
۱۴۷	حق در اصطلاح فقهی و در گفتمان حقوق بشر
۱۴۸	حق و اختیار انجام تکلیف
۱۴۸	حق و استعداد به دست آورد حق
۱۴۹	حق و سلطنت
۱۴۹	حق و ملک
۱۵۰	تقسیمات حق
۱۵۵	فصل دوم
۱۵۵	عدالت و آزادی
۱۶۸	آزادی به عنوان یک هدف
۱۷۱	عدالت و آزادی در جامعه اسلام
۱۷۳	عدالت و آزادی در مشروطه ایرانی
۱۷۵	عدالت و آزادی در قانون اساسی ایران
۱۷۸	بخش چهارم
۱۷۹	آراء و نظرات فقهای درباره آزادی و عدالت
۱۸۲	شیخ فضل الله نوری
۱۸۲	آخوند خراسانی
۱۸۷	میرزا محمد حسین نائینی
۱۹۱	شهید مطهری
۱۹۵	آیت الله طالقانی
۱۹۸	علامه طباطبایی
۲۰۱	امام خمینی
۲۱۲	محمد تقی جعفری
۲۱۴	آیت الله خامنه ای
۲۱۶	دیدگاه برخی دیگر از فقها

۲۲۹

۲۳۱

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

منابع و مأخذ

مقدمه:

عدالت و آزادی از مفاهیم اساسی و بنیادی در فلسفه سیاسی محسوب می شود. بسیاری از مفاهیم و مسائلی مانند دموکراسی، جامعه مدنی، دولت و حکومت پیوند محکمی با این دو مفهوم دارند. این دو مفهوم همچون مفاهیم حوزه‌ی علوم انسانی عموماً ویژگی سهل و ممتنع را با خود به همراه دارند، و علی رغم بداهت این دو مفهوم در میان اندیشمندان و اتفاق نظر آنان نسبت به بداهت مفهومی، در عرصه عمل به آنان، تنوع، و اختلاف نظر و چالش‌های گوناگونی فرا روی آن قرار می گیرد؛ لذا نمی توان توقع داشت که درباره‌ی این مفهوم یا مفاهیم دیگر توافق اجماعی وجود داشته باشد.

علی رغم طرح گسترده‌ی بحث عدالت و آزادی در غرب، در جهان اسلام، تتبع وسیع و گسترده و مستقل در این باره به خصوص آزادی صورت نگرفته است. به عنوان مثال در کتاب‌های اخلاقی و عرفانی اگر بحث آزادی به میان آمده است، به آزادی درونی و رهایی از رذایل اخلاقی، تأویل شده است. در کتاب‌های کلامی نیز که بحث اختیار وجود دارد، آن هم به مباحث اعتقادی و ایمانی و فلسفی تعلق گرفته است. در کتب فقهی گرچه بحث مستقلی از آزادی به عمل نیامده است اما در لابه لای آن اشاراتی به مباحث آزادی شده است. در کتاب روایی سنت آزادی را می توان در سیره‌ی معصومین و منشی آنها با مخالفین به اندازه کافی یافت. در هر حال می توان گفت آنچه امروزه از حق آزادی در ادبیات سیاسی سخن به میان می آید، در کتاب‌های عالمان اسلام، به صورت مستقل کمتر بحثی به میان آمده است. درباره علل عدم اقبال به این مباحث دیدگاه‌های گوناگون طرح‌گرفته است؛ برای مثال برخی بر این باورند که به خاطر بداهت مسئله و تکلیف دانستن آن، نیازی به بررسی این موضوع در کتاب‌های دینی نبوده است «علت اینکه در فقه سیاسی در میان حقوق، نامی از حق آزادی نیست، این حق نیست که اسلام به حق آزادی معتقد نیست، بلکه

آزادی را فوق حق می داند، پس اعتراض نشود که چرا آزادی جزو حقوق اولیه، در اسلام نام برده نشده است»^۱

به هر حال مواجهه با فرهنگ و تمدن غرب در دوران معاصر آثار مثبت و منفی گسترده ای در عرصه های فکری، سیاسی، علمی و اجتماعی مشرق و به طور مشخص جامعه مسلمانان بر جای گذاشته است. این مواجهه بیش از هر چیز مسلمانان را به آسیب پذیرها و خلاء های فرهنگی و فکری که آنان را از رویارویی برابر و دادوستد طبیعی فرهنگی و تمدنی ناتوان می ساخت، آگاه کرد و این آگاهی به نوبه خود زمینه ای شد برای پیدایش جنبش های احیاءگری. توجه و اهتمام به مفاهیم مدرنی که از رهگذر مواجهه و آشنایی با فرهنگ و اندیشه بیگانه در دوره معاصر چه میهمانی فرهنگ و اندیشه مسلمانان آمده است و ارزیابی آن ها- اعم از پذیرش مشروط، غیر مشروط و یا نفی و انکار آن- در تفاسیر جدید یکی از مقولات شایسته تحقیق و بررسی است. آزادی و عدالت از جمله این مفاهیم مدرن هستند. عدم توجه فلسفه اسلامی به مقوله عدالت و آزادی سیاسی و اجتماعی و محدود ماندن این مباحث در کلام و فلسفه اسلامی به بحث جبر و اختیار و پیوند نیافتن آن ها با آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی را نباید نشانه بیگانی اندیشه و فرهنگ اسلامی با این مقوله دانست و چنین تصور کرد که مسلمانان تا پیش از دوران جدید با این مقوله کاملاً بیگانه بودند. چنان که ملاحظه شود فارابی از ماده [ح- ر- ر] برای نام مدینه جماعیه و ویژگی آن استفاده کرده و از آن به مثابه [مدینه الاحرار] نام برده است. او همچنین در وصف افراد و روابط میان افراد این جامعه از واژه [حر] و [حریه] استفاده کرده است. از این رو، دست کم می توان گفت در دوره فارابی استعمال واژه های [حر] و [حریه] در معانی آزاد و آزادی امری نامأنوس نبوده است. از این گذشته، واژه حر در معنای شرافت و بزرگی و بزرگ منشی با مفهوم سیاسی اجتماعی امروزی آن کاملاً بیگانه نبوده است. این واژه در برخی عبارات و نصوص اسلامی از جمله در این سخن علی(ع) [لاتکونن عبد غیرک و قد جعلک

۱ - مطهری، مرتضی، بررسی اجمالی اقتصاد اسلامی، انتشارات حکمت، تهران ۱۴۰۳، ص ۱۷۳.

الله حراً] هرچند در معنای بزرگی و شرافت، اما آشکارا مرتبط با مضمون اجتماعی و به معنای نفی سلطه و زور و ستم به کار رفته است. البته علی رغم این قابلیت، واژه مذکور در عرصه های سیاسی - اجتماعی و به معنای که ما امروز از این واژه می فهمیم استعمال نشد.

بنابراین در این نوشتار برآنیم که روشن سازیم که اسلام نه تنها با عدالت و آزادی منافات ندارد بلکه از آن جا که این دو مفهوم جزو حقوق اولیه محسوب می شوند، تأکیدی زیادی نسبت به آن ها دارد. همچنین در قسمتی از این رساله نسبت بین عدالت و آزادی را مطرح خواهیم کرد. به عبارتی در جامعه گاهی از تقابل میان عدالت و آزادی سخن می رود. بعضی ها خواهان عدالتند، بعضی ها خواهان آزادی. سوسیالیستها از عدالت می گویند و لیبرالیستها از آزادی. هر یک دلایلی می آورند که عدالت و آزادی را نمی توان با یکدیگر جمع کرد و چاره جز در گزینش نیست. سوسیالیستها می گویند عدالت و آزادی با هم ناسازگارند، ولی زنده باد عدالت! لیبرالیستها می گویند آزادی و عدالت با هم ناسازگارند اما زنده باد آزادی! اما در این رساله برآنیم که بگوئیم حداقل در سطح نظری، چنین تقابل و تخالفی وجود ندارد. عدالت در یک تعریف ساده عبارت است از ایفای حقوق. در مقابل ظلم نیز عبارت است از ستاندن حق کسی می باشد. با توجه به این تعریف عدالت. آزادی یکی از حقوق ماست. لذا آزادی جزئی از عدالت است نه رو به رو عدالت. این طور نیست که اگر به آزادی دست یافتیم عدالت را کنار گذاشته ایم و اگر به عدالت رسیدیم به آزادی پشت کرده ایم بلکه با آزادی دادن، جزئی از عدالت محقق شده است. چون عدالت عبارت است از ایفای حقوق، من جمله حق آزادی. لذا اگر آزادی ندهیم عدالت را از بین برده ایم و اگر عدالت را بخواهیم اجرا کنیم، باید به آزادی هم توجه و اعتنا کنیم. به طور کلی آنچه مورد نظر ماست آزادی عادلانه است یعنی آزادی که بوسیله عدالت محدود شده، چرا که مهمترین چیزی که شایستگی و توانایی محدود کردن آزادی را دارد عدالت است. هیچ مفهوم حقیقی را نمی توان در مقابل آزادی نشانده مگر یک مفهوم مهم تر، عظیم تر، وسیع تر و جامع تر چون عدالت.

بخش اول

آزادی در لغت

تعریف آزادی سهل و ممتنع است؛ و ارائه تعریفی جامع و مانع از آن مشکل است. به ادعای ایزیا برلین، تاریخ نگاران عقاید بیش از دویست معنی گوناگون را برای کلمه آزادی ضبط کرده اند.^۱

در لغت نامه‌ی دهخدا در این باره آمده است:

«آزادی: عتق، حریت، اختیار، خلاف بندگی، رقیت و عبودیت و اسارت و اجبار، قدرت عمل و ترک عمل، قدرت انتخاب، رهایی و خلاص است».^۲

در ادب فارسی نیز واژه آزادی پیوسته با غرور، شادی و سعادت همراه است. مثلاً در مثنوی چنین آمده است:

ای گروه مومنان شادی کنید
همچو سرو و سوسن آزادی کنید
آنکه زو هر سو آزادی کند
قادر است ار غصه را شادی کند^۳

یا در این شعر اوحدی، آزادی به معنی بهجت و سرور و سعادت آمده است

جستن چشم راست از آزادی
خبرت گوید وز آزادی^۴

فردوسی در این بیت آزادی را به معنای قدرت، سرور و خوشی و نجابت آورده است

به آزادی است از خرد هر کسی
چنان چون بنالد ز اختر بسی^۵

۱- برلین، ایزیا، چهار مقاله درباره آزادی، ترجمه محمد علی موحد، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸، ص ۲۳۶

۲- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ج ۱، ماده آزادی، ص ۷۷

۳- مولانا جلال‌الدین رومی، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد ا. نیکلسون، تهران: هرمس، ۱۳۸۱، دفتر ششم، صص ۹۸۹ و

۱۱۰۵

۴- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، پیشین

۵- همان

در لغات دیگر مانند انگلیسی و فرانسه نیز معنای آزادی همان معانی فوق است. در زبان انگلیسی دو واژه freedom و liberty معادل آزادی می باشد و در لغت نامه concise oxford dictionary در ذیل ماده free آمده است:

«آزادی فارغ از اسارت دیگران، رها نامحدود، خلاص یافته از قیود یا وظایف، بی مانع، نامقید، در عمل، مجاز و مستقل بودن».^۱ در لغت فرانسه معادل آزادی liberte و معادل آلمانی آن freiheit بکار رفته و معانی فوق الذکر را واجد است.

در زبان عربی معادل واژه آزادی «اختیار»، «حریت» و «عتق» آمده است. چنان که گذشت تعریف آزادی، تعریفی سهل و ممتنع است؛ از اینرو یاسپرس، از متفکران معاصر معتقد است که تعریف قانع کننده‌ای از آزادی امکان ندارد. وی تأکید می کند که معنای آزادی برای همیشه دور از تصور فهم باقی خواهد ماند.

این نکته را باید افزود که واژه‌ی آزادی، به دلیل پیشینه تاریخی خود طنینی اخلاقی و عاطفی نیز دارد و در زمره واژه‌های مقدس آمده است که از نظر اخلاقی خیر است و هر جا نامی از آزادی است هدف ستودن و تفاخر است و هیچ‌گاه معنای تحقیر و نکوهش از آن فهمیده نمی شود.

این گونه به نظر می رسد که آزادی در ساده ترین معنا و در زبان روزمره به معنای نبودن محدودیت ها و موانع است.

آزادی در اصطلاح

مشکک بودن مفهوم آزادی: قبل از اینکه به تعریف اصطلاحی آزادی بپردازیم، باید گفت مفهوم آزادی، مفهومی سیال و متغیر است به دلایلی که: ۱- تعریف خود ما از موضوع تغییر

۱- کرنستون، موریس، تحلیل نوین از آزادی، ترجمه جلال‌الدین اعلم، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۰، ص ۴۴

می کند^۲ - تعریف جامعه در تعریف ما تغییر به وجود می آورد. به عنوان مثال تصویری که از آزادی وجود دارد وابسته به تصویری است که از آدمی وجود دارد و هر تحولی که در تصویر آدمی رخ دهد به مفهوم آزادی نیز سرایت خواهد کرد.

آدمی دیده است باقی پوست است دیده آن است آنکه دید دوست است^۱
از نظر مولانا در این بیت، آزادی به این معناست که کسی جلو دید او را نگیرد و مانع از سیر در انفس نشود؛ چون او آدمی را فقط دیده می بیند.

یا اینکه در جای دیگر می گوید:

ای برادر تو همان اندیشه ای مابقی تو استخوان و ریشه ای
گر گل است اندیشه تو، گلشنی ور بود خاری تو همیشه گلخنی^۲

در این دو بیت تعریفی که از انسان آمده این است که: انسان حیوان متفکر است؛ در این صورت اگر کسی مانع اندیشیدن او نگردد آزادی او تأمین شده است و اگر تصور کسی از آدمی این باشد که: حیوانی خورنده و دارای شهوت است، در این صورت وقتی مانعی در مقابل خوردن و شهوت او قرار نگیرد آزادی او تأمین شده است.

چون حقیقت پیش او فرج و گلوست کم بیان کن پیش او اسرار دوست^۳
پس آزادی مطرح شده در گذشته با آزادی مورد نظر امروز بسیار تفاوت دارد به همین ترتیب آزادی مورد نظر جوامع صنعتی با آزادی در یک روستا، تفاوت بسیار دارد.

در هر حال در فرهنگ سیاسی و فلسفی، کمتر واژه‌ای به اندازه‌ی «آزادی» به بازی گرفته شده است؛ در حالی که بسیاری از حکیمان، آزادی را به مفهوم رهایی از هر گونه قید و بند دانسته‌اند؛ جمعی دیگر آن را اطاعت از عقل و احترام به قانون معنی کرده‌اند. شاید بتوان

۱ - مولانا جلال‌الدین رومی، پیشین، دفتر اول، ص ۶۶

۲ - همان، دفتر دوم، ص ۱۹۲

۳ - همان، دفتر پنجم، ص ۸۹۶

گفت که تعریف مشهور آزادی همانا «نفی و عدم جبر و سلطه بیرونی است». در این صورت می توان آزادی را حقوقی دانست که فرد آزاد به صورت طبیعی یا قراردادی واجد آن حقوق بوده و در انجام آن آزاد است، و دیگران نیز ملزم به رعایت این حقوق هستند. به عبارت دیگر، آزادی مرکب از حق و تکلیف است، حقی متعلق به فرد آزاد و تکلیفی متعلق به دیگران. از این رو دیوید رابرتسون آزادی های مدنی را به حقوقی تفسیر می کند که به خودی خود بسیار ارزشمند است.

همانطور که قبلاً اشاره شد تعریف مشهور آزادی عدم جبر بیرونی است. در این جا به برخی از تعاریف اندیشمندان غرب اشاره می شود:

ایمانوئل کانت:

آزادی را فرمان برواری از حکم قانون اخلاقی تعریف می کند و می نویسد: «آزادی عبارت از استقلال از هر چیز سوای فقط قانون اخلاقی».^۱

توماس هابز:

هابز در این باره می گوید: «آزادی چنانچه شاید، دال بر غیبت مخالف است. همچنین اضافه می کند که آزادی در مفهوم درست آن به معنی فقدان مخالف است، مراد من از مخالف، موانع بیرونی حرکت است، مفهوم آزادی را می توان به یک میزان در مورد موجودات غیرعقلانی، غیرجاندار و عقلانی به کار برد. زیرا هر چیز که آنچنان مقید یا محاط شده باشد که نتواند جز در درون فضای محدودی حرکت کند و آن فضا به واسطه مخالفت برخی اجسام بیرونی محدود شده باشد، می گوئیم که آن چیز آزادی حرکت ندارد... اما وقتی مانع حرکت در ساختار خود آن چیز باشد، نمی گوئیم که آن چیز فاقد

۱- کرنستون، موریس، پیشین، صص ۳۰-۳۱

آزادی است بلکه می‌گوئیم که قدرت حرکت ندارد، همانند سنگی که راکد افتاده است یا کسی که به علت بیماری زمین‌گیر شده است.

پس بر طبق این معنای درست و مقبول آزادی، انسان آزاد کسی است که در اموری که می‌تواند با تکیه بر قوت و دانش خود عملی انجام دهد و بدون آن که مواجه با مانعی باشد، آنچه را که می‌خواهد انجام دهد.^۱

منتسکیو:

مؤلف کتاب *روح القوانین* می‌نویسد: «هیچ کلمه‌ای به اندازه کلمه آزادی اذهان را متوجه خود نساخته است، و به هیچ کلمه‌ای معنای مختلف، مانند آزادی داده نشده است». آن‌گاه معانی فراوانی برای این کلمه نقل می‌کند و در نهایت این معنی را قابل قبول می‌داند:

«آزادی عبارت از این است که انسان، حق داشته باشد؛ هر کاری را که قانون اجازه داده و می‌دهد، بکند و آنچه که قانون منع کرده و صلاح او نیست، مجبور به انجام آن نگردد».^۲

ایزایا برلین:

«آزادی عبارت از فقدان موانع در راه تحقق آرزوهای انسان است. این همان معنای شایع و شاید شایع‌ترین معنایی است که کلمه آزادی به آن مفهوم استعمال می‌شود».^۳

جان لاک:

«آزادی ... قدرتی است که انسان برای کردن یا احتراز از عملی خاص داراست».^۴

هگل:

هگل در این باره می‌گوید: «آزادی، ضرورت تبدیل شکل یافته است».^۱

۱ - هابز، توماس، *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، نشر نی، ۱۳۸۰، صص ۲۱۸-۲۱۷

۲ - منتسکیو، *روح القوانین*، ترجمه علی اکبرمهدی، امیر کبیر، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۳۹۲

۳ - برلین، ایزایا، ص ۲۳۶

۴ - کرنستون، موریس، صص ۳۰-۳۱

اسپینوزا:

«انسان آزاد کسی است که تنها به موجب عقل می‌زید».^۲

کلایمرودی:

کلایمرودی در تعریف آزادی در اصطلاح علم سیاست می‌نویسد:

«آزادی به مفهومی که در علم سیاست مورد بررسی قرار می‌گیرد، عبارت است از: استقلال و رهایی فرد یا گروه از جلوگیری و ممانعت‌هایی که به وسیله دیگر افراد، گروه‌ها، حکومت، جامعه، و یا اوضاع محدود کننده وضع شده باشد».^۳

استورات میل

«میل آزادی را نفی هر گونه سلطه خارجی بر انسان توصیف می‌کند که ره آورد آن، آزادی مطلق انسان در انتخاب اعمال خود است و می‌گوید که: آزادی عبارت از این است که هر انسانی بتواند مصلحت خویش را به شیوه مورد نظر خود دنبال کند، مشروط بر این که به مصالح دیگران آسیبی نرساند».^۴

موارد ذکر شده بخشی از تعاریفی هستند که متفکران غربی درباره آزادی ارائه داده‌اند. به نظر می‌رسد که هیچ یک از این تعاریف، تعریف به حد و رسم نیستند، زیرا همه‌ی آنها یا تعریف به ضد یا نقیض، یا تعریف به وصف، یا تعریف به متعلق یا تعریف به مصداق و یا تعریف به واژگان و مفاهیم مترادفند. پس برخی تعاریف مانع و برخی دیگر جامع نیستند. در ادامه‌ی تعریف اصطلاحی آزادی در نظر داریم دیدگاه برخی از علماء و متفکران مسلمان را نیز درباره آزادی مورد بررسی قرار دهیم. اما قبل از آن، این نکته لازم به ذکر است که بحث از حقوق و آزادی‌های مدنی و سیاسی به شکل امروزی سابقه‌ای در شرق ندارد و از

۱ - همان

۲ - همان

۳ - کلایمرودی، کارلتون، *آشنای با علم سیاست*، ترجمه بهرام ملکوتی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۱، ص ۱۱۹

۴ - استورات میل، جان، *رساله درباره آزادی*، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، بنگاه ترجمه نشر کتاب، ۱۳۵۸، ص ۵۰

این رو ایزیابریلین این بحث را دستاوردی تازه از تمدن سرمایه‌داری می‌داند. آری در نوشته‌های متفکران ما نیز سخن از آزادی به میان آمده اما معنی آن آزادی نه این است که ما امروزه در نظر داریم.

ملاصدرا

در نظر ملاصدرا «آزادی آن است که انسان سر در فرمان تن و لذت حیوانی در نیاورد و مطیع و فرمان بردار آن نباشد. و بندگی در برابر آزادی این است که انسان پای‌بند هوی و هوس و مقهور شهوات باشد. آزادی راستین چیزی است که باید در گوهر آدمی باشد و بر حسب غریزه برای نفس حاصل شود. آزادی راستین از راه تعلیم و تربیت به دست نمی‌آید، اگر چه تعلیم و تربیت مایه تقویت روح می‌شود. آزادی چون با حکمت بیوندد انسان را قادر می‌سازد که از مادیات رهایی یابد و بر معلومات احاطه پیدا کند»^۱.

اگر در گفته‌های ملاصدرا دقت کنیم می‌بینیم که منظور او از آزادی، بیشتر آزادی درونی می‌باشد نه این آزادی که امروزه به ویژه در غرب مطرح است.

خواجه نصیر

اما آن آزادی که خواجه در شهر آزادگان (مدینه احرار) به تصویر می‌کشد چندان مستحسن نیست و توصیف او از شهر آزادگان بدین گونه است:

«و اما مدینه احرار، آن را مدینه جماعت خوانند، اجتماعی بود که هر شخصی در آن اجتماع مطلق و مخلی باشد با نفس خود تا آنچه خواهد کند و اهل این مدینه متساوی باشند و یکی را بر دیگری مزید فضلی تصور نکنند و اهل این مدینه جمله احرار باشند و تفوق نبود میان ایشان الا سببی که مزید حریت بود... محمود ترین کسی به نزدیک ایشان کسی بود که در حریت جماعت کوشد و ایشان را با خود گذارد و از اعدا نگاه دارد»^۱.

۱ - ملاصدرا، سفار، ترجمه محمد خواجه‌جوی، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۸۰، ج چهارم، ص ۸۴

۱- طوسی، محمدابن‌حسن، اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، خوارزمی، ۱۳۶۰، ص ۲۹۶